



بانوی خیاط محله آقا مصطفی خمینی
مسیر پرفراز و نشیبی را تا رسیدن به کارآفرینی طی کرده است

مهارت قیچی کردن موانع

۵۴

عکس: فیهیمه فرخی/شهر آرا

عباس جاویدی، آشپز مراسم‌های مذهبی و بانی اصلی
جمع‌آوری کمک‌های مردمی در محله کارمندان اول است

یک مسجدالرضا است
و یک حاج عباس



پساب جاری و راکد جوی‌های خیابان گلبو
در گرمای این روزها سبب نارضایتی اهالی است
وقتی مردم در برابر اتصال به آگو
مقاومت می‌کنند

حلقه دوستی دختران محله اروند
در کانون کوثر هر هفته بزرگ‌تر می‌شود
دوره‌های صمیمی دهه هشتادی‌ها



پساب جاری و راکد جوی‌های خیابان گلبو در گرمای این روزها سبب نارضایتی اهالی است

وقتی مردم در برابر اتصال به اگو مقاومت می‌کنند

سید محمد عطائی| خیابان گلبو در محله نیزه، مسیری پررفت و آمد است، که این روزها با بوی تعفن و پساب جوی‌ها شناخته می‌شود. در دوسوی این خیابان، جوی‌هایی وجود دارد که تقریباً در همه ساعات روز، آب‌های آلوده در آن جریان دارد و در برخی نقاط نیز راکد مانده است. بوی تند این پساب، در گرمای تابستان بیشتر می‌شود و زندگی ساکنان و کسبه اطراف را دشوار کرده است. البته آنچه مردم را نگران کرده، نه فقط منظره‌ای ناخوشایند، بلکه تهدیدی برای بهداشت عمومی است.



● شیب بندی‌های نامناسب جوی‌ها

به گفته سید مصطفی حسینی، رئیس شورای اجتماعی محله نیزه، مشکل اصلی خیابان گلبو به شیب بندی‌های غیراستاندارد جدول‌ها بازمی‌گردد. او می‌گوید: رواناب‌ها در این مسیر به درستی هدایت نمی‌شوند و همین موضوع باعث راکد ماندن آب در بسیاری از نقاط جوی‌ها شده است. لجن‌های جمع شده، نه تنها ظاهر بدی ایجاد کرده، بلکه بوی تعفن شدیدی به همراه دارد. شهرداری نیز بارها تأکید کرده است که ساکنان نباید پساب خانگی را در جوی‌ها رها کنند، اما همچنان برخی منازل به اگو متصل نشده‌اند و این پساب‌ها به جای شبکه جمع‌آوری، وارد جوی‌های خیابان می‌شود.

حسینی لازم می‌داند که نهادهای مجری مانند بهداشت، آب و فاضلاب و شهرداری در مسئله اتصال به اگو ورود کنند. به گفته او، با این حال، وعده اجرای پیاده‌روسازی و جدول کشی در دیگر بخش‌های خیابان گلبو طی دو سال گذشته محقق نشده است و همین بلا تکلیفی، سبب شده است که بخش زیادی از محله همچنان درگیر بوی فاضلاب و آب‌های راکد باشد.

● نقاطی با پساب راکد

هادی ملائی، فعال اجتماعی محله، تأکید دارد که در برخی معابر فرعی همچون شهید بهشتی ۲۲ که از سوی دیگر می‌شود گلبوی ۳۶،

جوی‌ها همچنان قدیمی و فاقد شیب مناسب هستند. در نتیجه، پساب منازل در این نقاط راکد می‌ماند. علاوه بر آن، پیاده‌روها و جدول‌های برخی بخش‌ها بازسازی نشده و همین موضوع، گلایه ساکنان را دوچندان کرده است.

کسبه خیابان نیز تجربه‌های مشابهی دارند. یکی از مغازه‌داران می‌گوید: از همان ابتدای بازسازی، معلوم بود شیب بندی درست انجام نشده است. بین گلبوی ۲۶ تا ۳۴ یا آن سوی خیابان در گلبوی ۳۱ تا ۳۵ همیشه آب راکد می‌ماند.

محمد تقی مؤمن ادامه می‌دهد: ظهرها و شب‌ها بوی تعفن آن قدر زیاد می‌شود که نفس کشیدن سخت است. وقتی هم که پاکبان‌ها برای نظافت جوی وارد عمل می‌شوند، لجن‌ها تکان می‌خورد و بوی آن چند برابر می‌شود.

با وجود همه گلایه‌ها، برخی اهالی خودشان هم مقصر شناخته می‌شوند. همسایه‌ها گاهی پساب شست و شو یا پسماند‌های خانگی را به جای اتصال به اگو، به جوی‌ها هدایت می‌کنند. این رفتارها باعث می‌شود حتی در فصل‌های خشک و بی بارش، جوی‌ها پر از آب آلوده باشد، موضوعی که شهرداری بارها در باره آن هشدار داده است.

● ساکنان گلبو باید فاضلاب منازلشان را به شبکه اگو متصل کنند

حسن صالحی مفرد، شهردار منطقه ۵، درباره گلایه‌های اهالی خیابان گلبو می‌گوید که در همه معابر اصلی محدوده گلشهر طی سال‌های گذشته، اصلاح جوی و جدول انجام گرفته و کانال‌های زیرسطحی نیز در آن‌ها احداث شده است.

به گفته او، در کل معابر گلشهر، شبکه فاضلاب شهری اجرا شده و تنه‌ها اقدامی که باقی مانده، اتصال لوله‌های فاضلاب منازل به این شبکه است. شهردار تأکید می‌کند: با وجود اطلاع‌رسانی‌های مکرر، هنوز برخی شهروندان، خانه‌هایشان به شبکه متصل نشده است و هزینه حداقلی آن را نمی‌پردازند. صالحی مفرد توصیه می‌کند: شهروندان در صورت مشاهده تخلف، موضوع را به مراکز بهداشت اطلاع دهند تا از مسیر قانونی، جلوی این رفتار گرفته شود.

شهردار منطقه در عین حال می‌گوید که شهرداری برای محدوده گلبو استثنائاتی می‌شود و در صورت اتصال منازل به شبکه اگو، حتی اگر آسفالت پایپاده‌روسازی تازه باشد، آمادگی دارد ترمیم معابر را انجام دهد. او درباره گلایه اهالی از شیب بندی معابر نیز توضیح می‌دهد: در بسیاری موارد، انسداد مسیر رواناب‌ها با زباله و نخاله عامل اصلی است. با این حال، کارشناسان شهرداری دوباره به محل اعزام می‌شوند تا شیب کف کانال‌ها را بررسی کنند و اگر ایرادی وجود داشته باشد، اصلاح شود.

موضوع چهارمین نشست شورای اجتماعی سجادیه به قشر خاصی از محله اختصاص یافت

مشکلات معلولان، از درمان تا مسکن



عطائی| چهارمین جلسه شورای اجتماعی محله سجادیه، با حضور نماینده اداره بهزیستی و جمعی از فعالان اجتماعی محله سجادیه و محلات هم‌جوار برگزار شد. در این نشست، موضوعات مرتبط با شرایط زندگی افراد دارای معلولیت در محله سجادیه و محلات اطراف و ظرفیت‌های موجود برای این افراد به بحث و بررسی گذاشته شد. رضا اورخواه، مدیر دفتر توسعه و بازآفرینی محله سجادیه، گزارشی از آسیب‌شناسی و نیازسنجی وضعیت افراد دارای معلولیت ارائه کرد.

بر اساس این گزارش، مشکلات اصلی این قشر شامل هزینه‌های زیاد درمان، بیکاری و نبود فرصت‌های شغلی، اجاره‌بهای سنگین و نامناسب بودن واحدهای مسکونی، کمبود امکانات فراغتی و ایجاد انزوای محدودیت‌های آموزشی و ترک تحصیل، و در نهایت فقر و وابستگی مالی است. در ادامه، نمایندگان افراد دارای معلولیت به بیان مسائل و درخواست‌های خود پرداختند. فاطمه قاننی، نماینده اداره بهزیستی مشهد، نیز بابت نکات مطرح شده، توضیحاتی درباره روند پیگیری قانونی این مطالبات ارائه داد و بر لزوم پیگیری موضوعات از طریق سازوکارهای موجود در اداره بهزیستی تأکید کرد.

راه جدید خیابان مشعل به بزرگراه

شهردار منطقه ۵ مشهد گفت: عملیات اصلاح هندسی ورودی و خروجی خیابان مشعل اجرا شد. باتوجه به درخواست‌های پرتعداد شهروندان درباره اصلاح هندسی ابتدای بولوار شهید باطنظر ۸۱ (خیابان مشعل) این موضوع در دستور کار شهرداری منطقه ۵ قرار گرفت و این عملیات با اعتبار ۴ میلیارد و ۲۰۰ میلیون ریال اجرا شد. پیش از این تنها یک خروجی از خیابان مشعل به سمت بزرگراه باطنظر وجود داشت و خودروها برای ورود به خیابان باید به سایر معابر مراجعه می‌کردند. با اجرای این ورودی هم اکنون دسترسی شهروندان از مسیر صدمتری به داخل خیابان مشعل نیز فراهم شده است.

این عملیات در پاسخ به درخواست‌های مردمی در مرداد اجرایی شده و برای این منظور پانصد متر مربع جدول گذاری صورت گرفته است.

اصلاح هندسی برای تردد ایمن به حلوایی

روستای حلوایی در انتهای بولوار شهید آوینی قرار دارد و میزان زیاد تردد در ورودی این روستا در کنار عرض کم آن سبب بروز تصادفات متعددی می‌شد. به همین دلیل اصلاح هندسی ورودی این معبر در دستور کار شهرداری منطقه ۵ قرار گرفت. این عملیات با اعتبار ۳ میلیارد و ۴۸۰ میلیون ریال در ماه گذشته اجرا شد و هم اکنون تردد به صورت روان و ایمن است. در این پروژه ۱۷۰ متر مربع زیرسازی، ۳۶۰ متر طول جدول گذاری و ۱۰۰ متر مربع آسفالت ریزی انجام شده است.



شما می توانید اخبار کوچه و خیابان خود را به شماره ۹۱۵۹۱۳۱۳۲۵ در پیام رسان ایتا بفرستید.



● نذر جمعی در سوگ امام یازدهم

اهالی خیابان پورسینای ۵ هفته گذشته، هم زمان باشهادت امام حسن عسکری (ع)، در پایگاه بسیج شهید کاوه گرد هم آمدند. در این مراسم که هر ساله در این محله برگزار می شود، مردم با همکاری یکدیگر به پخت و توزیع شله نذری مشغول می شوند. امسال هم این نذری به صورت دسته جمعی آماده، سپس میان ساکنان محله توزیع شد. برگزاری این آیین سنتی، نشان دهنده پیوند عمیق مردم این محله با فرهنگ اهل بیت (ع) و همچنین روح همکاری و همدلی در جامعه محلی است.



● دورهمی نوجوانان محله در مسجد جواد الائمه (ع)

نیوکو عقیده | دوره آموزشی کنترل و مدیریت هیجان طی سه روز با حضور پرشور نوجوانان محله آقامصطفی خمینی در مسجد جواد الائمه (ع) برگزار شد. این کارگاه آموزشی که با هدف ارتقای مهارت های فردی و اجتماعی نوجوانان ترتیب داده شده بود، با حضور ۳۵ نوجوان (۲۱ پسر و ۱۴ دختر) برگزار شد. در این دوره آموزشی، شرکت کنندگان با مفاهیم پایه شناخت هیجانات، روش های مدیریت احساسات و مهارت های کنترل هیجانات از جمله مدیریت خشم آشنا شدند.

● جشن امامت در محله موعود

آیین سنتی گرامیداشت نهم ربیع الاول و آغاز امامت حضرت مهدی (عج)، امسال هم مثل سال های گذشته با حضور پرشور اهالی محله موعود برگزار شد. در این مراسم که در منزل یکی از شهروندان محله برگزار شد، بزرگان و اهالی با جایگزین کردن لباس های روشن به جای جامه های سیاه عزاداری، نمادی زیبا از گذار از حزن به شور و تولد امید را به نمایش گذاشتند. در ادامه، بخشی از مراسم به مولودی خوانی و ذکر فضایل امام عصر (عج) اختصاص یافت. در پایان، هم زمان با اقامه نماز جماعت مغرب و عشا، میهمانی شام برپا شد و شرکت کنندگان در فضایی صمیمی و همراه با پذیرایی شیرینی، این شب فرخنده را جشن گرفتند.



● تجلیل از خادمین موکب های شهرک شهید باهنر

مراسم تجلیل و تکریم خادمان موکب های شهرک شهید باهنر، روز پنجشنبه هفته گذشته با حضور جمعی از اهالی و مسئولان محلی در مسجد الرضا (ع) واقع در نبش حر ۴۷ برگزار شد. در این آیین که با حال و هوای معنوی و صمیمی همراه بود، بیش از صد نفر از خادمان موکب های این محله حضور یافتند. در بخشی از برنامه، از زحمات و خدمات ارزشمنند این افراد که در ایام مختلف به ویژه ایام محرم و ربیعین در خدمت رسانی به زائران فعالیت دارند، قدردانی شد.



بیشترین تماس مربوط به حوزه فنی و عمران



درخواست های مربوط به حوزه خدمات شهری

۵ تماس مربوط به این حوزه بود که از آن جمله، شهروند ساکن خیابان چمن ۴۶ از نظافت معبر در این خیابان گلایه داشت. ۲ شهروند از خیابان صدوقی ۱۹ و خوش سیمای ۲۱ هم درخواست مشابیهی داشتند.



درخواست های مربوط به حوزه فضای سبز

یکی از ساکنان از افتادن یک درختچه در ابتدای خیابان موعود خبر داد. شهروند دیگری از محله انصار درخواست ایجاد فضای سبز در انتهای این خیابان را داشت.



درخواست های مربوط به حوزه پلیس ساختمان

۷ تماس مربوط به این حوزه بود. ۲ شهروند از خیابان مهدیه ۵ در شهرک شهید باهنر و خیابان مصلی ۳۰، ۱۰ گزارش ساخت وساز غیرمجاز در این دو خیابان را دادند. شهروندی از خیابان صدوقی یک، درخواست تملک خانه های این معبر و عقب نشینی خیابان را داشت. شهروند دیگری از خیابان موعود ۱۰ هم از انجام ساخت وساز غیرمجاز در این معبر گلایه کرد.



درخواست های مربوط به حوزه فنی و عمران

۹ تماس مربوط به حوزه فنی و عمران بود. آسفالت نامناسب خیابان حر ۷ در محله انصار، درخواست آسفالت برای انتهای کوچه شهید وطن دوست ۴ در شهرک اقدسیه و درخواست رسیدگی به آسفالت خیابان شهید دارایی ۳ از مهم ترین موضوعات مطرح شده در این تماس ها بود. یکی از ساکنان منطقه هم از وضعیت نامناسب پل هوایی در حر ۷۶ گفت.



۱۳۷



شهرآرامحله پیگیری می کند

شهرآرامحله در شماره بعد، موضوع آسفالت نامناسب خیابان انصار را پیگیری خواهد کرد.

تماس های غیرمرتبط با شهرداری منطقه

۳ شهروند درخواست هایی مربوط به حوزه اتوبوس رانی داشتند.



بانوی خیاط محله آقا مصطفی خمینی
مسیر پرفرازونشیبی را تا رسیدن به کارآفرینی طی کرده است

مهارت قیچی کردن موانع



داستان جلد

نیکی و عقیده اولین چیزی که اینجا احساس می شود، صمیمیت و همدلی آدم هاست. هرکدام در گوشه ای از کارگاه، پشت چرخ خیاطی نشسته اند. بلند بلند با هم حرف می زنند و شوخی می کنند. صدای چرخ خیاطی میان صدای خنده هایشان و موسیقی شادی که از اسپیکر پخش می شود، گم شده است. لابه لای طاقه های پارچه، از وسط کارگاه به سختی عبور می کنم تا خودم را به سرپرست این مجموعه کوچک برسانم.

زهره محمدی میان چرخ ها حرکت می کند و بالحنی صمیمانه با خیاط ها یا به قول خودش بچه هایش هم کلام می شود؛ هفده خانم هنرمند محله آقا مصطفی خمینی حالا به واسطه او مشغول به کار شده اند و صبح و شب مشغول خیاطی هستند. زهره خانم اما خون دل ها خورده است تا توانسته از هیچ، این مجموعه را بسازد. قرار است داستان زندگی پرفرازونشیبش را برایمان تعریف کند.

دستمزدهای ناچیز و زخم های ماندگار

خلاقیتش بین همسایه ها باز نشده بود. خودش دوخت ها را طراحی می کرد، ملبله دوزی و منجوق دوزی را هم خودش انجام می داد. با همه این ها او از اجرت اندک کار در این محله ناراضی بود؛ پارچه های سخت مثل مخمل را هم می دوختم. طراحی و تزئین هم می کردم. اما اجرتی که می دادند اصلا بهایی نبود که برای هنرمند بپردازند. پرداخت همان هم برایشان سنگین بود.

بهای کار، تنها پول نبود. داستان زهره پر از زخم می شد؛ «بارها دستم زیر سوزن رفت. شوهرم با موچین نخ ها را در می آورد. ۲۵ سال با قیچی دستی برش زدم. هنوز هم جای زخم های قدیمی روی دستم هست».

کم کم فهمید که خیاطی شخصی دوزی با این همه سختی، فایده ای ندارد. وقتی دخترش را به خانه بخت فرستاد و دست تنها شد، هم زمان و بیوس کرونا هم شیوع پیدا کرد. تصمیم گرفت کار را کنار بگذارد. در آن روزهای پرخطر و رفت و آمد مشتری ها ادامه کار ممکن نبود.

بعد از وقفه ای که کرونا ایجاد کرد، زهره دوباره تصمیم گرفت روی پای ایستد. برای یاد گرفتن تجربه های تازه، مدتی در تولیدی های مختلف شاگردی کرد. از بچگانه دوزی گرفته تا مردانه دوزی. خیلی زود فهمید که به خاطر سابقه و تجربه اش، کار برایش راحت تر از دیگران است. ایراد کارها را می گرفت، روش ها را سریع یاد می گرفت و با اعتماد به نفس کار می کرد.

اما در دلش هنوز آرزو داشت خودش صاحب کارگاه باشد. می گوید: سال ۹۹ با دخترم تصمیم گرفتیم تیم بشویم. اورشته طراحی دوخت می خواند و کنارم کار می کرد. با هم وامی خانگی گرفتیم و دو چرخ خریدیم. خواهرم هم آمد کنارمان و شدیم سه نفر.

آن ها مدتی کارهای ساده گرفتند با اجرت پایین. اما زهره به همین مقدار قانع نبود. جسارتش همیشه از ترس هایش پیش می گرفت. تصمیم گرفت نمونه کارهای خودش را بزند. یک روز با همسرش نمونه هایی از کارهای خودشان را به بازار بردند؛ هفده شهریور، پارک بازار و پاساژهای دیگر. فروشنده ها از دوخت ها خوششان آمد.

یکی از فروشنده ها سفارشی با تیراژ بالا به او داد؛ سیصد مانتوی پاییزه. زهره بدون داشتن کارگاه یا نیروی کافی، این سفارش را پذیرفت؛ به خودم گفتم از پیش برمی آیم. پول کافی برای خرید پارچه نداشتم. رفتم چک کشیدم و پارچه خریدم. شوهرم گفت

خطرناک است؛ شاید نتوانی چک را پاس کنی اما من گوش ندادم. او، دخترش و خواهرش، شش شبانه روز تمام وقت کار کردند. اما درست در همان روزها، سفر ناگهانی زهره به تهران برای مراسم ختم مادر بزرگش، همه چیز را تغییر داد. سه چهار روز بین کار و وقفه افتاد. فروشنده ای که سفارش داده بود، در این فاصله به خاطر مدل خاص مانتوها از این سفارش پشیمان شده بود.

شکست سخت



خانم محمدی خیاط

مدتی بعد ازدواج و سکونتشان در محله مصطفی خمینی^(ره)، زهره تصمیم گرفت این بار خودش مسیری را باز کند. با کمک همسرش توانست یک چرخ ژانومه بخرد، چرخي که هم زیگراگ می زد و هم جادکمه؛ «گرفتن آن چرخ رؤیای همیشگی ام بود».

او تا بلوی کوچکی بانوخته، خیاطی زنانه دوزی، درست کرد و سرکوپه آویخت. اولین مشتری ها پیدا شدند؛ همسایه ها، فامیل و بعد کم کم افراد بیشتری هم او را شناختند و در محله او را «خانم محمدی خیاط» صدا می زدند. او با ذوق و عشق می دوخت؛ پیراهن، چادر، شلوار و... مدتی بعد با جمع کردن پس انداز هایش یک دستگاه سردوز سه نخ هم خرید. کارها مرتب تر و تمیز تر شدند و مشتری ها بیشتر.

سال ۱۳۹۱ توانست با ۵۰ هزار تومان یک چرخ صنعتی دست دوم هم بخرد و سرعت کارش بیشتر شد و افراد بیشتری هم او را شناختند؛ گاهی پیش می آمد که ده نفر از مهمانان یک مجلس عروسی به من سفارش کار می دادند. همه چیز را هم به خودم می سپردند. از انتخاب پارچه تا انتخاب رنگ و مدل. گاهی تا اذان صبح پشت چرخ فقط می دوختم و می دوختم تا سفارش ها را به موقع برسانم. شب های پر خستگی و روزهای پر کار، اما همراه با حس رضایت.

ریشه عمیق یک علاقه

زهره محمدی متولد سال ۱۳۶۳ در محدوده محمد آباد مشهد است. اولین خاطرات او از کار خیاطی کنار خواهر بزرگ ترش شکل گرفت؛ «خواهرم خیاط بود و ساعت ها مشغول

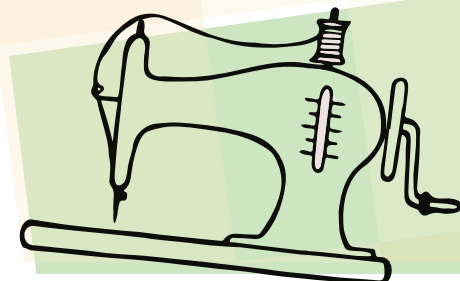
دوخت و دوز می شد. من هم کنارش می نشستم، به دست هایش نگاه می کردم و با تکه پارچه هایی که از دوخت و دوز هایش باقی می ماند، برای خودم چیزی سرهم می کردم. وقتی ازدواج کرد و رفت، من ماندم با یک علاقه نیمه کاره. تصمیم گرفتم بروم کلاس خیاطی تا این مسیر را حرفه ای تر ادامه بدهم».

پدرش اما چندان همراه نبود. اجازه نمی داد او جای دیگری شاگردی کند یا از خانه بیرون برود. با این حال زهره در هنرستان شهید اسکویی مشهد درس خیاطی خواند تا هر طور بود. مسیر علاقه اش را پیش بگیرد. دیپلمش را که گرفت، سفارش گرفتن را هم شروع کرد؛ «حالا که یاد می آیدم بینم چیز زیادی از خیاطی نمی دانستم اما جسارت داشتم و با اعتماد به نفس کامل دست و پا شکسته سفارش ها را انجام می دادم».

آن روزها با همان چرخ خیاطی دستی زهوار در رفته گوشه خانه، کارها را پیش می برد. ساعت ها پشت آن می نشست، سوزن نخ می کرد و دوخت های ابتدایی می زد.

اما مشکلات تازه آغاز شده بود. او نه دستگاه سردوز داشت و نه جادکمه. برای پیش بردن هر مرحله از دوخت مجبور بود لباس ها را این سو و آن سو ببرد؛ «مدام در رفت و آمد بودم. پدرم ناراحت می شد که چرا زیاد بیرون می روم. دوباره سرلج افتاد و دیگر اجازه نداد کار کنم».

زهره در شانزده سالگی ازدواج کرد. بعد از دوام دوسه سالی فکر خیاطی از سرش افتاد اما علاقه ای که در دلش ریشه دوانده بود، برای همیشه خشک نشد.



اما اصرار و پیگیری های مداوم زهره بالاخره نتیجه داد. کم کم پایش به کارگاه باز شد و اول با کنجکاو و بعد با علاقه، برش زدن را یاد گرفت. حالا او شغل تاکسی رانی را کنار گذاشته و تمام وقت در کارگاه یک شریک واقعی در زندگی و کارکنار همسرش ایستاده است.

کم کم در عرض فقط چهار ماه، تعداد همکاران به هفت نیروی کار رسید. مشتری ها بیشتر شدند و زهره چرخ های جدید اضافه کرد. دو خانم دیگر از همسایه ها را نیز ترغیب کرد که به جمع آن ها بپیوندند. آن روزهایی که زهره با التماس از مغازه دارها می خواست کار را به او بسپارند، تمام شده بود. حالا نوبت مغازه دارها بود که به او زنگ بزنند و با لحنی محترمانه بپرسند: «خانم محمدی، ظرفیت دارید که برای ما هم کار کنید؟»

حالا زهره خانم یک ماه است کارگاه بزرگ تری را در همین محله اجاره کرده است و هفده نفر در این کارگاه مشغول کارند؛ از دختران نوجوان گرفته تا خانم های سرپرست خانوار. همه باهم صفر تا صد کار را جلو می برند و هر مدل لباسی تولید می کنند.

زهره به گذشته اش نگاه می کند؛ به روزهایی که بایک چرخ دستی قدیمی خانه، این مسیر را شروع کرد، به شب های بی خوابی کنار وانت های فروش نرفته، به لحظات پر اضطرابی که برای پاس کردن چک، مجبور شد طلاهایش را بفروشد. اما هیچ مانعی باعث توقف کار او نشد. می گوید: می خواهم کارگاهم را بزرگ تر کنم. دوست دارم دستگاه های بیشتری بگیرم. حتی شاید یک روز فروشگاه خودم را داشته باشم. آرزو دارم دختران و زنان بیشتری سرکار بیایند.

آرزوی مادرانه

بسته ها برچسب زد و مشتری ها وقتی می دیدند، می گفتند کارتان تمیز و حرفه ای است.

سفارش ها زیاد شد و او کم کم نیروی بیشتری برای کار گرفت: «همیشه دلم می خواست زنان محله مان کار کنند. می دیدم خیلی ها بیکارند و همسرانشان درآمد کمی دارند. به خودم گفتم چرا آن ها را پای کار نیاورم؟»

اولین کارگاه

اولین کارگاه زهره یک اتاق سی متری بود در طبقه اول بازار حافظ. اما چیزهایی باعث شد که چرخ آن کارگاه آن طور که زهره خانم می خواست، نچرخد.

مسیر طولانی و رفت و آمد سخت همسایه ها و تعطیلی های بی درپی بازار، باعث شد که قید کار در آن اتاق کوچک را بزنند. تصمیم گرفت به قلب محله، به همان جایی که همه چیز از آن شروع شده بود، بازگردد. رفت سراغ یکی از همسایه ها و یک اتاق سه متر در هفت متر را اجاره کرد. همین نقطه، آغاز یک تحول بزرگ برای او و مجموعه اش بود.

با دریافت وام، یک میز برش بزرگ و قیچی مخصوص خرید. کارگاه پر از طاقه های پارچه شد. اما یک مشکل اساسی وجود داشت و آن هم نبود برش کار بود. مجبور بود مدام به فردی زنگ بزند که بیاید پارچه ها را برش بزند و برود. این طوری نمی شد کارگاه را به طور جدی اداره کرد.

یک روز که زهره داشت با همسرش در این باره صحبت می کرد، جرقه ای در ذهنش روشن شد. به همسرش پیشنهاد کرد که برش کار کارگاه شود. حسین رزاقی ابتدا این ایده را جدی نگرفت،

نیروی جدید کارگاه

فروشنده همان چند روز وقفه را بهانه کرد و سفارش را نپذیرفت: «دنیا روی سرم خراب شد. بغض کردم، از مغازه بیرون آمدم و زدم زیر گریه. نمی دانستم باین همه ماتن چه کنم.»

به گفته زهره، زائران رفته بودند و بازار هم در آن فصل سنگین بود. برج هشت بود و مشتری ها کم. فروشنده دیگری هم کارها را قبول نکرد. خانه شان پر شد از دسته دسته مانتو هایی که روی دستشان مانده بود.

زهره مانتو ها را در برنامه دیوار آگهی کرد. روزی ده تا یا پنج تافروش می رفت. کند، طاقت فرسا و همراه با اضطراب: «خیلی اذیت شدم. آخر سر هم مجبور شدم طلاهایم را بفروشم تا چک پاس شود.»

استقبال فروشنده ها

اما این تجربه تلخ باعث نشد که زهره جا بزند. دلش نمی خواست همه چیز همان جاتمام شود. می گوید: یک روز به شوهرم گفتم می خواهم شلوارهای راحتی زنانه بدوزم. او گفت امتحان کن؛ شاید گرفت.

پارچه پنبه ای خرید و دوخت را شروع کرد. همان شب یک نمونه را آماده کرد و به چند مغازه در هفده شهرپور نشان داد. برخلاف انتظار، فروشنده ها استقبال کردند. همه می گفتند جنس شلوارها خنک و خوش دوخت است: «اولین سری شلوارها را که دوختم و فروش رفت، انگیزه گرفتم و چند طاقه پارچه دیگر هم خریدم.»

کم کم پای شاگردان جدید به خانه باز شد. کار بیشتر شد و زهره فهمید باید جدی تر به این مسیر نگاه کند. او حالا محصولی داشت که بازار می خواست.

سال ۱۴۰۱ برایش سال تازه ای بود. شلوارهای راحتی اش با اسم «محمدی» شناخته می شد. مشتری ها به تدریج بیشتر شدند. زهره با افتخار می گوید: «برند محمدی را ثبت نکرده ام، اما همه می شناسند. روی

تولید یک برند کوچک

زهره محمدی، همسایه و خیاط کارگاه

حدود یک سال می شود که در کارگاه خیاطی زهره خانم مشغول به کارم. از آبان سال ۱۴۰۳، از طریق آگهی کانال مسجد امام حسن مجتبی (ع) در محله باین کارگاه آشنا شدم و فعالیت را آغاز کردم. پیش از این، تجربه خیاطی در خانه را داشتم. اما اینجا اولین تجربه حرفه ای من رقم خورد. ابتدا کار با تور انجام می دادم. اما به تدریج به زدن جادکمه مشغول شدم. اوایل تنظیم فاصله جادکمه ها برایم دشوار بود و استرس داشتم. ولی با تمرین و راهنمایی های زهره خانم، مهارت لازم را کسب کردم. حالا با اعتماد به نفس بیشتری کارها را انجام می دهم و حتی در موارد حساس، مثل تنظیم چرخ خیاطی سنگین به خوبی از عهده وظایفم برمی آیم. زهره خانم همیشه تشویق می کند و توانایی ام را در حد خیاطی با سال ها تجربه می داند. این تشویق ها انگیزه ام را بیشتر می کند.

از خیاطی خانگی تا کار حرفه ای

الهام محمدی، خواهر زهره خانم

من از همان ابتدا خیاطی را از زهره آموختم. زهره همیشه برای من الگویی مهم بوده است؛ نه تنها به خاطر مهارتش در خیاطی، بلکه به خاطر جسارت و پشتکاری که دارد. چند سالی است که در کارگاه زهره مشغول به کارم و حالا به عنوان چرخ کار ثابت فعالیت می کنم، اما کارهای دیگری مانند جادکمه و اتوکاری را هم بلدم. کار در کارگاه زهره احساس و حال خوبی دارد. محیط بسیار صمیمانه و پرانرژی است و همه باهم مانند یک خانواده هستیم؛ می خندیم، گفت و گو می کنیم و حتی در روزهای پرکار، همچنان حالمان خوب است. زهره همیشه تلاش کرده است فضایی ایجاد کند که همه در آن راحت باشند و با عشق به کار ادامه دهند.

الگوی زندگی



عباس جاویدی، آشپز مراسم‌های مذهبی و بانی اصلی جمع‌آوری کمک‌های مردمی در محله کارمندان اول است

یک مسجدالرضا است و یک حاج عباس



راه تجربه

مگر اینجاملک پدری مان هست!

مراسم دهه اول ماه محرم و دهه آخر ماه صفر از مهم‌ترین برنامه‌های مسجدالرضا^(ع) در چند دهه گذشته بوده که در هر شرایطی برپا بوده است.

حاج عباس می‌گوید: در این ایام هم خرج داریم، هم خدمات رسانی به زائران مشهدالرضا^(ع) از اسکان گرفته تا دست‌کم دونوبت ناهار در چهل و هشتم و شهادت امام رضا^(ع).

گوشی حاج عباس زنگ می‌خورد! از توضیحات حاجی می‌توان فهمید که صحبت درباره شرایط اسکان در مسجدالرضا است. بدون هیچ سؤال و جوابی می‌گوید: «بله قدمتان سر چشم؛ تشریف بیاورید، جاهست.» با تعجب می‌پرسیم: «تماس گیرنده از کجا بود؟» می‌گوید تبریز؛ می‌گوییم: «خب چند نفرند؟» باطمینان پاسخ می‌دهد: «مگر اینجا ملک پدری مان هست؟ هر تعداد که باشند، ان شاء الله... میزبان‌شان خواهیم بود.»

دوراهی سخت ماندن یا رفتن

اولین سفر زیارتی حاج عباس به کربلا به سال ۹۰ برمی‌گردد و در این چهارده سال، ۱۰۹ بار توفیق تشریف به عتبات عالیات را داشته است. معتقد است محب حسین^(ع) و اولاد حسین^(ع) باید طوری زندگی کنند که هیچ احدی خدای نکرده نگوید «لعنت بر پدر و مادرش!».

حاج عباس از آن دسته آدم‌ها نبوده که «کوچه روشن کن و خانه تاریک کن» هستند. او در همه جا با باورهایش زندگی می‌کند و مرام و مردم‌داری‌اش، آشنا و غریبه نمی‌شناسد؛ همه جا خداوند را حاضر و ناظر می‌داند. می‌گوید: همسر عمل قلب باز کرده بود و پزشک معالج شرایطش را مثبت ارزیابی می‌کرد. این درحالی بود که به عنوان آشپز کاروان کربلا بلایت و ویزا برایم صادر شده بود. برای خدا حافظی رفته بودم بیمارستان که دیدم حالش ناگهان دگرگون شد و بانگرانی گفت اگر بروی، من می‌میرم!

حاج عباس لحظه‌ای تردید نکرد و بایک تماس و عذرخواهی از مدیر کاروان، آرامش همسرش صدیقه خانم را به رفتن ترجیح داد.



سعیده ساجدی نیا | «داشته و نداشته زندگی مان جز لطف اهل بیت^(ع) و دعای خیر پدر و مادر نیست.» صحبت‌هایش را با این ایمان قلبی شروع می‌کند: این باور را از زمانی که به قول خودش دست‌چپ و راستش را شناخته، زندگی کرده است. می‌گوید: گفتن ندارد؛ خدا رحمتش کند. مادرم در روضه‌ها و مجالس شادی و سوگواری اهل بیت^(ع) به ماشیر داد و پدر هم باز حمتکشی، نان سر سفره مان آورد؛ نتیجه‌اش چه چیزی جز این باید باشد! حاج عباس جاویدی از قدیمی‌های محله کارمندان اول است که از سال ۱۳۷۰، مسئول هیئت جوانان مسجدالرضا^(ع) نیز بوده است و آشپزی برنامه‌های مناسبتی مسجدالرضا^(ع) را سال‌هاست برعهده دارد. اما ویژگی منحصر به فردی که او را از سایر قدیمی‌های مسجد متمایز کرده، مشارکت گرفتن از مردم و خیران برای امور عمرانی و فرهنگی مسجد است.

سه نسل پای دیگ نذری

حاج عباس آشپزی را از کودکی آموخته است؛ وقتی پای دیگ حاج حسین زابلی نژاد برای عزاداران حسینی غذای نذری می‌پخت. از همان زمان سعی کرد شاگرد حرف‌گوش‌کنی برای آشپزباشی باشد تا اگر روزی نیاز بود، آن قدر بلد باشد که بتواند یک تنه پای دیگ بایستد؛ همین هم شد. او حالا سال‌هاست هم آشپز برنامه‌های مسجد است، هم برای آشپزی با کاروان‌های زیارتی راهی عتبات می‌شود. می‌گوید: همان شروع کار که پای دیگ می‌ایستم، نام مبارک فاطمه زهرا^(س) را می‌آورم و می‌گویم خدا یا قاطی کردنش با ما، برکتش با خودت!

خیلی‌ها معتقدند راز مزه غذای حاج عباس که حالا ۶۲ سال از عمر پربرکتش می‌گذرد، همین ذکری است که او همان ابتدا بر زبان جاری می‌کند.



از آبرویش برای مسجد خرج کرده است

اهل محله می‌گویند یک مسجدالرضا است و یک حاجی جاویدی؛ کارهایی می‌کند کارستان که از عهده هر کسی بر نمی‌آید. حالا یک عمر است که همه فکر و ذکرش شده مشارکت گرفتن از مسجدی‌ها و ساکنان محلی برای توسعه و تجهیز فضای مسجد و برگزاری برنامه‌های فرهنگی و مناسبتی در آن و در مقابل، آبرو و اعتبارش را وسط گذاشته تا شاید گره‌ای از مشکلات جورواجور مسجد باز شود. اتفاقاً همین هم می‌شود؛ او همیشه دستش پر است و نقش مهمی در توسعه مسجد داشته است.

او را به عنوان خادم الحسین^(ع) و بانی اصلی جمع‌آوری کمک‌های مردمی و نذورات در مسجدالرضا^(ع) می‌شناسند. مجتبی غلام‌زاده، مداح و رئیس هیئت امنای مسجد، تعریف می‌کند: وقتی صحن مسجد را می‌خواستیم گسترش دهیم، مبلغی در حساب مسجد بود که به عنوان پیش‌پرداخت دادیم. در کنار آن، پیشنهاد خرید سانیتری زمین را به مسجدی‌ها دادیم تا همه امکان مشارکت داشته باشند و فشاری هم متحمل نشوند. در مجموع ۳۰۰ میلیون تومان از مبلغ توافق شده پرداخت شده بود اما پنج چک ۴۰ میلیون تومانی که به مالک داده بودیم و هر ماه باید پُر می‌شد، مانده بود که فکرمان به جایی نمی‌رسید چطوری جورش کنیم.

حاج عباس آن قدر این دروآن در زد که همه این چک‌ها که مبلغش به ۲۰۰ میلیون تومان می‌رسید، پرداخت شد و خیال همه را راحت کرد و این باقیات الصالحات را برای خودش گذاشت.

اثری از آن سوختگی نبود

«کرونا تمام شده بود که یک سفر کربلا روزی مان شد. همچون سفرهای قبلی، آشپز کاروان بودم. دمای هوا از پنجاه درجه عبور کرده بود و حرارت سوزانی به صورت می‌خورد.

مشغول پخت و پز بودیم که ناگهان کپسول گاز آتش گرفت و دستم بر اثر سوختگی پیر از تاول شد. دوروبری‌ها نگران بودند و اصرار داشتند برویم بیمارستان. فکر اینکه دو اتوبوس زائر از زیارت ابا عبد... الحسین^(ع) برمی‌گردند به امید اینکه غذایشان را بخورند و تاز یارت دیگر کمی استراحت کنند، نمی‌گذاشت کار را زمین بگذارم.

حاج عباس آن روز با هر مصیبتی بود اول غذای کاروان را بار گذاشت و بعد برای شست و شو و پانسمان دستش راهی درمانگاه شد. تاول‌ها طوری شده بود که پرستار با قیچی آن‌ها را می‌برید تا منشأ عفونت بیشتر نشود. از روزی که این حادثه اتفاق افتاد تا کاروان رسید مشهد و حاج عباس برای ادامه درمان مراجعه کرد، ۱۰ روز بیشتر نگذشت که پانسمان دستش را باز کردند و در نهایت تعجب، کمترین اثری از آن سوختگی شدید نبود.

زمزمه هر روز و هر لحظه‌اش این است: «تازمانی که حسین^(ع) است رفیق دل من، میل همراه شدن با دگران نیست مرا».



حلقه دوستی دختران محله اروند در کانون کوثر هر هفته بزرگ تر می شود

دوره‌می صمیمی دهه هشتادی‌ها



● ○ بستری برای رشد

اسماطاهری، دختر پانزده ساله‌ای که تنها دو جلسه است به این جمع پیوسته، می‌گوید که از طریق دوستش فاطمه زهرا با این دوره‌می آشنا شده است؛ «بزرگ‌ترین دستاورد این جلسات برای من این بوده که همسایه‌های بیشتری را شناختم و دوستان جدیدی پیدا کردم؛ دوستانی امن که می‌توانم با خیال راحت حرف‌ها و درددل‌هایم را با آن‌ها در میان بگذارم.»

اسما با جدیتی فراتر از سنش توضیح می‌دهد: سن ما واقعاً حساس است. خیلی از مادران برهه نیاز داریم که با مشاور گفت‌وگو کنیم. گردانندگان این کانون چند باری از طرف آستان قدس برای ما به رایگان جلسات مشاوره فردی گذاشتند.

در ادامه، کوثر عباسی، یکی دیگر از اعضای دوره‌می، با اشتیاق درباره بخش تفریحی این دوره‌می‌ها هم می‌گوید: تا حالا چند بار باهم به بوستان بانوان رجا رفته‌ایم. قرار است به استخر و جاهای تفریحی دیگر هم برویم.

می‌کند و با دقت به حرف دیگران گوش می‌دهد. بعد از پایان جلسه، با او هم کلام می‌شوم. با اشتیاق می‌گوید: من از قبل در کانون کوثر فعالیت داشتم. ولی حدود سه ماه هست که این دوره‌می را راه انداخته‌ایم و خودم از اولین جلسه اینجایم.

ادامه می‌دهد: در اولین جلسه‌ها، تعدادمان به ده نفر هم نمی‌رسید. ولی حالا بعضی وقت‌ها، مثلاً پنج‌ه نفر هم می‌شویم.

به نظر فاطمه، نیاز اصلی دختران محله اروند تنها داشتن یک مکان برای تفریح نبوده؛ بلکه به فضایی امن نیاز داشتند تا بتوانند باهم دوست شوند، حرف بزنند و شنیده شوند؛ «اینجا فقط جای گپ زدن نیست. بعضی جلسه‌ها مهارت‌هایمان را به هم یاد می‌دهیم. مثلاً من خیاطی بلدم و در دو جلسه قبل، نکات اولیه‌اش را به بقیه یاد دادم.» همین آموزه‌های کوچک و خودجوش، بهانه‌ای شده است برای همکاری بیشتر و عمیق‌تر شدن دوستی‌ها در این دوره‌می.

نیکو عقیده در راکه باز می‌کنم. جمع دخترها را می‌بینم که دور هم حلقه زده و روی زمین نشسته‌اند. پانزده نوجوان آن قدر گرم گفت‌وگو هستند که ابتدا متوجه حضور من نمی‌شوند. از هر دری حرف می‌زنند. یکی از رابطه پرچالشش با مادرش می‌گوید و اینکه نمی‌تواند خیلی از حرف‌هایش را با او در میان بگذارد. دیگری سؤال‌های مذهبی و اعتقادی‌اش را می‌پرسد، چیزهایی که ذهنش را مشغول کرده است.

اینجا کانون فرهنگی کوثر در محله اروند است. جایی که فقط مکانی برای رفت و آمد بانوان نیست؛ این کانون تلاش می‌کند که همه اقشار محله را درگیر فعالیت‌های محلی کند. در این میان، دختران نوجوان هم یکی از گروه‌هایی هستند که برنامه‌های ویژه‌ای برایشان تدارک دیده شده است. یکی از این برنامه‌ها، «دوره‌می دختران دهه هشتادی» است؛ جمعی صمیمی که هر دو شنبه در کانون دور هم جمع می‌شود. دخترها کنار هم می‌نشینند، حرف می‌زنند، تجربه‌هایشان را به اشتراک می‌گذارند و البته لحظاتی شاد و دوستانه را کنار هم تجربه می‌کنند.

● ○ به اشتراک گذاشتن مهارت‌ها

وقتی یکی حرف می‌زند بقیه در سکوت به حرف‌هایش گوش می‌دهند، وسط حرف هم نمی‌پرند و وقتی نوبتشان می‌شود، با آرامش و بدون قضاوت صحبت می‌کنند و در آخر راه حل‌های خودشان را هم پیشنهاد می‌دهند.

فاطمه زهرا علما رلو یکی از اعضای ثابت جلسات است که فعالانه در بحث‌ها شرکت



● ○ حرف زدن بدون نگرانی

کلثوم فاروقی، یکی از سرپرستان کانون، درباره هدف اصلی راه‌اندازی این دوره‌می می‌گوید: ما فهمیدیم دخترهای محله به چنین فضای امنی نیاز دارند. جایی که بتوانند خودشان باشند و بدون نگرانی حرف بزنند.

او با نگاهی به جمعیت حاضر در اتاق اضافه می‌کند: حالا دختران ده تا نوزده ساله محله به ما پیوسته‌اند و امیدواریم این حلقه دوستی و اعتماد، هر روز بزرگ‌تر و صمیمی‌تر شود.

نوجوان محله شهید آوینی با اثر هنری‌اش، مقام سوم منطقه تبادلگان را در جشنواره فرهنگی و هنری فردا به دست آورد

برای بچه‌های فلسطینی



● ○ در این مسیر چه کسانی حمایتگر تو بودند؟

پدر و مادرم با تهیه وسایل برای ساخت این کار از من حمایت کردند و وقتی مشغول این کار بودم، مادرم به تنهایی کارهای خانه را انجام می‌داد.

● ○ به هم‌کلاسی‌هایت در این زمینه کمک کردی؟

به آن‌ها مشورت می‌دادم و راهنمایی‌شان می‌کردم، اما در نهایت خودشان کار را به سرانجام می‌رساندند.

● ○ در اوقات فراغت چه کارهایی انجام می‌دهی؟

در این تابستان در کلاس‌های زبان انگلیسی و ورزش و کلاس‌های قرآنی شرکت کردم، همچنین گاهی به مدرسه می‌آیم و در کارهای ثبت نام دانش‌آموزها کمک می‌کنم.

● ○ در آینده می‌خواهی چه شغلی داشته باشی؟

با اینکه به هنر علاقه زیادی دارم، می‌خواهم در آینده مهندسی بخوانم؛ چون درس‌های ریاضی و فیزیک را دوست دارم.

● ○ به دوست‌های هم‌سن و سال خودت برای رسیدن به خواسته‌هایشان چه می‌گویی؟

برای خودشان یک هدف مشخص کنند و در راه رسیدن به آن تلاش کنند و استمرار داشته باشند.

● ○ هدف تو از ساخت فتومونتاز با این محتوا چه بود؟

من بچه‌های فلسطین را خیلی دوست دارم. این تصویر با موضوع دعا یک دختر در حال عبادت را نشان می‌دهد که نمایانگر دعا برای بچه‌های فلسطین است و از اینکه توانستم به اندازه توان خودم کاری به یادشان انجام بدهم، خوشحالم.

● ○ چه شد که آن را برای جشنواره فرستادی؟

معاون پرورشی مدرسه، خانم فاطمه باوندی

● ○ فتومونتاز چه رشته‌ای از هنر است؟

یکی از رشته‌های عکاسی و ویرایش آن است. در این رشته به عنوان مثال تکه‌هایی از چند عکس را کنار هم می‌چسبانند، طوری که در نهایت همه آن‌ها اثری واحد و معنادار می‌شود. البته این رشته چند سبک دارد.

● ○ اثری را که با آن در جشنواره شرکت کردی، چگونه ساختی؟

کار من یک تصویر ثابت است که به صورت نواری آن را برش زدم و از بین آن‌ها نورهای طلایی را عبور دادم که شبیه بافت حصیری است.

● ○ ایده ساخت این فتومونتاز از کجا آمد؟

یکی از تکلیف‌های کلاس هنر ساخت یک فتومونتاز بود که دبیر هنر از دانش‌آموزان



چهنو، مصلی، کارمندان اول، کارمندان دوم، شهید آقامصطفی خمینی، شیرین، امیرآباد، شهید معقول، کشاورز، پورسینا، اروند، انصار، شهید باهنر، شهید بسکابادی، شهید شیروودی، شهید رستمی، کوی ۲۲ بهمن، کنه‌بیست، شهید رجایی

محلات منطقه‌ها

مهدی‌آباد، رضائیه، سجاده، حسین‌آباد، مهرآباد، امیرالمؤمنین(ع)، نیزه، شهید آوینی، ثامن، کوی سلمان، جلالیه

محله اروند

حجت‌الاسلام حسین
جنتی‌راد



نماینده ائمه جماعت

محمد سپه دوست



رئیس شورا

حسن چنارانی



نماینده ایثارگران

بتول کمالی اسماعیل‌آباد



نماینده پایگاه بسیج

فاطمه میرزایی



نماینده بانوان

حسن دانش‌پور



نماینده اقشار خاص

ابراهیم ایزانلو



نماینده ساکنان

محمد زارع‌ثانی



نماینده تشکل‌های مردمی

علی علی‌پور



نماینده تشکل‌های مردمی

محمد فهیم



رئیس شورا

غلامرضا ظفرنژاد



نماینده پایگاه بسیج

علی مرادی دهبزرزویی



نماینده کسبه

مصطفی علمی سنگ‌سوار



نماینده جوانان

مرضیه دیبستانی



نماینده بانوان

محله امیرآباد



معرفی اعضای شورای اجتماعی محلات

محله اروند، امیرآباد، انصار، شهید باهنر

محله انصار

حجت‌الاسلام
محمد رضا علیزاده



رئیس شورا

حسین شریفی هندل‌آباد



نماینده کسبه

عزت سلیمانی پور



نماینده پایگاه بسیج

غلام یحیی ثابتی



نماینده ساکنان

مریم بذرافشان



نماینده ساکنان

ابوالقاسم سمیعی



نماینده تشکل‌های مردمی

خدارحم گزمه



رئیس شورا

حسین کله فهندری



نماینده ایثارگران

حسین زنگنه ابراهیمی



نماینده کسبه

محبوبه فخرآبادی



نماینده بسیج

دین محمد حقدادی



نماینده ساکنان

محله شهید باهنر